

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب دینامیسم آفرینش

خدا را چگونه می توان شناخت

ای عزیز در مقالات دیگر که امید است قبل از خواندن این مقاله مورد مطالعه شما قرار گرفته باشد، در موضوع بی انتهائی و یگانگی عالم سخنانی بیان گردید. با این که با تفصیل لازم از خداشناسی سخن نگفتم روشن گردید که این عالم عظیم بی انتها را قدرتی اداره می کند که در خود او است و از آن خارج نیست. چون معلوم گردید اصولاً خارج وجود ندارد نه این که یک موجود خارجی که بتوان با میکروسکوپ یا تلسکوپ درصدد یافتن آن برآئیم یا آنکه برای آن پیش خود شکلی مطابق آنچه در زمین ما سابقه دارد فرض کنیم.

مکان یزدان

اکثریت مردم یزدان را موجودی جدا از عالم پندارند که با قدرت و قوه قاهری جهان را از خارج اداره می فرماید. چون بشر بالا (بالای مکانی) را عالیترین مقام می داند خدای خویش را در بالا تصور کرده مکان او را روی آسمانها قرار می دهد و در هنگام دعا دست به سوی آسمان بر می دارد و سر به سوی بالا کج می کند و از آن جا انتظار اجابت می برد غافل از آنکه بالا و پائین نسبی است نه حقیقی و زمین طی گردش بیست و چهار ساعت خود بالا و پائین می شود و نسبت به یک نقطه فرضی در فضا آن جا که شب بالا است، روز همان جا پائین است. یا اگر شب طرف راست باشد روز طرف چپ خواهد بود و زیر و بالا و راست و چپ ندارد. (این الفاظ همه نسبی و قرار دادی است نه حقیقی). اشتباه نشود مقصود من انتقاد کردن از دعا نیست. دعا بسیار خوب است. مقصود آن است که یزدان مکان معینی ندارد و جایگاه او در نقطه مشخص نیست.

سیر تکامل یزدان شناسی

خداشناسی از آغاز کودکی بشر به طرز بس ساده شروع گردیده است. این جا نمی خواهم تاریخ تکامل خداشناسی و چیزی را که دیگران کم و بیش گفته اند من هم بگویم. خلاصه آن که بشر خدای بی همتا را به صورت یک بشر قادر و قاهر می پنداشت و این فکر تا قرنهای چندی بین مردم حکم فرما بود. تا آن که ادیان آسمانی تا حدی مطلب را روشن کردند. با این حال اندیشه غلط از میان مردم رخت بر نبست و نه تنها عقب ماندگان کاروان تفکر هنوز دچار چنین افکاری هستند بلکه بین پیروان ادیان آسمانی نیز این تصورات حکومت می کند و در صورتی که مفهوم سخنان پیغمبران را درک نکنند، به همان منوال باقی خواهند بود.

خدای به شکل خود

ساده ترین طریق خداشناسی که در مغز بشر خطور می کند آن است که خدا را به صورت خود می پندارد بدون این که در این اندیشه عمیق شود که به چه دلیل خالق زمین و آسمانها به شکل یکی از مخلوقات ناچیز، یکی از کرات عالم لایتناهی باشد. با این روش و فرضیه هرگاه طایفه شتران، شعوری به میزان شعور بشر داشته باشند حق آن است که آنها هم خدا را به صورت خود پندارند. همچنین مورچگان خدائی به صورت یک مورچه درشت و قوی نزد خود فرض کنند و مرغان نیز خدا را به هیبت مرغان مجسم نمایند. فرض کنیم هرگاه به یکی از سلولهای بدن انسان بگویند که شکل آدمی که تو جزء آن هستی چیست چه فرض می کند؟ او نمی تواند قیافه و کالبد بدن انسان را نزد خود مجسم نماید. ناچار است اگر هم چیزی فرض می کند شکلی مطابق شکل خود یا حدود آنچه در اطراف او است مانند میکربهای مختلف و یا خون و امثال آن پندارد در صورتی که هیچ کدام صحیح نیست. او کوچکتر از آن است که آدمی را که میلیاردها برابر او است و انواع و اقسام ترکیبات و اشکال گوناگون بدن او را تشکیل داده نزد خود مجسم نماید. همین طور است وضع انسان نسبت به خدای خود، او چگونه می تواند خدائی را که صاحب و حاکم و محیط بر عالم لایتناهی است نزد خود مجسم کند و شکل آن را ببیند یا توقع داشته باشد این خدا را به یک شکلی در نظر او

مجسم کنند و اگر هم چنین خیالی داشته باشد مانند همان میکرب و گلبول راه اشتباهی می رود و خدا را به صورت خودش خیال می کند یا آن را به صورت حیوانات و موجودات و اشکال اطراف خود می پندارد. حالا ملاحظه کردید آن مادیونی که توقع دارند شکل خدا را به همین پنداری که در حدود قیافه بشر باشد به چشم ببیند تا آن را قبول داشته باشد، چقدر در اشتباهند. چرا بشر ناچیز بایستی توقع داشته باشد که خدای عالم لایتناهی را با این چشم و بصیرت محدود خود در جلو خویشتن ببیند؟ سالیان دراز بشر بی بهره از دانش دچار چنین اشتباهی بوده، منتها با جزر و مد و پیشرفت تمدن همین فکر تغییرات و تحولاتی پذیرفته گاهی برای چنین خدائی مظهر یا مظاهر و قوای گوناگون اندیشیده و زمانی از سنگ و چوب و فلز خدایانی ساخته که آن را نماینده خدا دانسته و در پیشگاه آن عبادت کرده و وقتی هم برای آن رب الانواع و خدایان افسانه آمیز قائل شده و گاه او را چون پیرمردی که بالای ابرها نشسته مجسم نموده است.

بت پرست و مجسم کننده

هر چند که پرستنده بت سنگی یا چوبی یا گلی را دارای فکری بس کوتاه و عقب مانده می دانند لیکن نتوان گفت که آن کس که خدا را به شکل بشر پندارد و برای او قدرتی هم طراز قدرت بشری قائل است از کوتاه فکری نجات یافته زیرا یک حالت روانشناسی واحد است که سبب شده هر دو آنها دستخوش چنین اشتباهی باشند و آن حالت همانا «تجسم» یعنی خدا را به صورت بشر پنداشتن است که آن را در لغت اروپائی آنتروپومورفیسم **Antropomorphisme** گفته اند.

در هر دو این حالات، اندیشه در محیطی بسیار محدود سیر می کند خواه در مرتبه پائین آن باشد و خدا را از دریچه چوبی خود بنگرد و یا این که در مرتبه بالای آن بوده و خدا را به هیئت پیرمردی که جهانیان را از بالای آسمانها اداره می کند پندارد.

تجزیه افکار غلط

این که گویم خدا را به صورت مردی مقتدر جلوه دهند افسانه نیست، بلکه پنداری است که اکثر پیروان ادیان، امروز نزد خود مجسم می کنند. فرضاً بعضی از آن کسان که درست حقیقت ادیان را درک نکرده اند در ظاهر ادعا کنند که اندیشه آنها این نیست که خدای را تجسم دهند. لیکن گویم همین طرز تفکر که یزدان را در بالای سر (یعنی مکانی معین) ببندارند و به سوی جایگاه فرضی او دست بردارند و چهره به جانب نقطه ای معین متوجه سازند در واقع مثل آن است که برای او حالت بشری، منتها بشر توانا و قوی پنداشته اند. زیرا داشتن مکانی معین و اداره کردن از مقرر فرماندهی خاص، ویژه بشر است که محدود است.¹

ای عاشقان وحدت هر کیش و هر چه هستی

جانی و جسم ممزوج بی شک خداپرستی

نه اولی نه آخر نه غائبی نه ظاهر

در پیش چشم یاران هم نیستی و هستی

در پرتو تشعشع از نور کامیابی

ظلمت خلاف محض است اینک زدام جستی

کشتی ز موج دریا با صبر و بردباری

ما برده ایم ساحل از روزگار پستی

اندیشه کن به عشقی کز صیت وحدت آید

امر نهان یزدان روشن شود به دستی

اطوار سیر صوفی هم عیسوی، کلیمی

¹ اشخاصی که دست دعا به سوی نقطه معینی یعنی بالا دراز می کنند مانند آن است که مکانی برای خدا معین شده است زیرا اگر مکانی فرض نشده باشد به سوی راست چپ، روبرو، عقب، پائین، به هر طرف دست دراز می کردند یا اصلاً دست دراز نمی کردند و مانعی هم ندارد زیرا خدا مکانی ندارد و همه جا هست و هیچ جای معینی هم نیست پس تعیین نقطه معین برخلاف قوانین اسلامی است. می خواهم بگوئیم کسی که برای خدا صورت قائل است با آن که خدا را از سنگ می تراشد و با آن که مکان برای خدا قائل می شود چه فرقی دارد؟

زنارگیر بردست وز عشق یار مستی

بر رونقش بیغزا در محفل و مجالس

اذکار حی سبحان با فکر و تندرستی

در درس عشقبازی «حشمت» چو ماهرستی

زنجیر عقل بگسل از بند جهل رستی

موضوع را بشکافیم

تجزیه و تحلیل روانشناسی این موضوع روشن می کند که بشر برای مفهوم قدرت و قوت و فرماندهی و تسلط چیزی نزد خود تصور می کند که موافق تشکیلات بشری باشد و این وسایل همان است که برای یک سلطان قاهر یا پادشاه قدرتمند می پندارند. بنابراین مفهوم و چکیده قدرت در نظر وی تجسم نمودن یک امپراطور توانا است. هنگامی که بشر خدا را به عنوان قدرت و سلطنت مجسم نمود آیا جز این است که مفهومی از قدرت یک سلطان عظیم و قادر که هر چه بخواهد می کند پنداشته است؟ این تصور که شاید آخرین حد ترقی فکر بشر امروزی باشد از تجسم و شکل پنداشتن برای خدا خارج نیست. از شما می پرسیم: آیا آن خدای تصویری که در بالای آسمانها می جویند جز موجود محدودی است که مخلوق فکر بشر می باشد و حدود قدرتش را نظیر قدرت یک سلطان بسیار توانا می پندارند؟

مخلوق فکر بشر

پس این گونه خدا مخلوق و ساخته اندیشه بشر می باشد. اگر بنا شود بشر خدا را به صورت خود پندارد تکلیف سایر موجودات عالم و سایر کرات و این همه مخلوقات گوناگون عالم لایتناهی چیست و خدای آنها چگونه است؟ اصلاً بشر چه امتیازی بر این همه مخلوقات عالم بی پایان دارد که آفریننده عالم به شکل او باشد؟ نه عزیزم، حقیقت این نیست، باید حقیقت را یافت.

اصل انکار از کجا پیدا شده؟

از تفکر و تدبیر در این مطلب می توان دریافت که موضوع انکار الوهیت و رد کردن خدا نه آن است که در حقیقت امر، خدا را منکر شود بلکه انکار تصورات و خیالاتی است که بشر با آن خدا را مجسم کرده. یعنی همین گونه تصورات غلط که درباره خدا می کنند انکار شده است. انکار خدا از روی نارسائی قدرت فکری است چنانکه بعداً موشکافی می شود. هنگامی که بشر از قید تعصبات و افکار منجمد، قدمی فراتر نهاد و در ورای آنچه از پندار باطل، مغز او را تسخیر کرده چشم انداخت، خواهد دانست که عقل او که قدرت درک نامحدود را دارد، نمی تواند با تجسماتی که از خدا پندارد قانع شود. در آن هنگام توسن تیز پای خود در عالم لایتناهی جولان کرده و از حدودی که برای آفریننده محدود ساخته اند می گذرد، نمی تواند او را به شکل خود یا بالاتر از خود قبول کند و نمی تواند وی را به صورت موجودی معین هر چند توانا و قاهر و بدون شکل باشد تجسم نماید، نمی تواند برای او مکان خاص و مقرر فرماندهی معین بپندارد.

پس از این سرگردانی چون حقیقت نیز بر وی کشف نشده و متحیر است که چگونه حقیقت را درک نماید، از روی الجاء و اجبار و ناچاری منکر آن خداهای ساختگی می شود. علت دیگر انکار، آن است که وقتی اشخاص دیدند از بتها و خدایانی که معتقدین به خدایان و ارباب انواع قائلند و یا خدائی که موحدین بدان اتکاء دارند ظاهراً عملی که آنها توقع دارند به ظهور نمی رسد منکر آن می شوند. اما حقیقت آن است که توقع آنها نسبت به قدرت خدای بی همتا بیجا است زیرا آنها انتظار دارند، یزدان هر خواهشی دارند انجام دهد و اگر خواهش و تقاضای آنها را فوراً اجابت نکرد منکر آن می شوند. آنها غافلند که عالم بر مبنای نقشه و برنامه و تقدیری بزرگ استوار است که تمام موجودات فروع و اجزاء این دستگاه و زندگی آنها فرع این برنامه عظیم عالمی است و خداوند مبنای عالم را بر این قرار نداده که تمناهای هر موجودی را بر آورد. اگر بنا شود هر کس هر چه خواست فوراً اجرا کند هرج و مرجی عظیم در عالم پدید خواهد آمد. اما خداشناس واقعی آن کسی است که از همین نظم بی چون و چرای خلقت و نقشه و برنامه وسیع این عالم لایتناهی که بدون آنی غفلت و تعطیل، اجرا می گردد درس خداشناسی بیاموزد.